

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«المسألة الثانية أنَّ المشتري إذا اغترم للمالك غير الثمن: فإمَّا أن يكون في مقابل العين، كزيادة القيمة على الثمن إذا رجع المالك بها على المشتري، كأن كانت القيمة المأخوذة منه عشرين و الثمن عشرة...»

خلاصه مطالب گذشته

در مساله اولي بحث در اين بود كه اگر مشتري عالم است به اين كه بايع فضولي است يا جاهل باشد به اين كه بايع فضولي است، در هر دو صورت چنانچه مالك اصلي معامله را اجازه نكرد و ثمن در يد بايع تلف شد، آيا مشتري حق رجوع به بايع دارد يا نه؟

در صورت جهل فرموده‌اند: مسلماً بايع ضامن است و مشتري حق رجوع دارد، اما در صورت علم، مشهور قائل بودند به اين كه اگر عين تلف شده باشد، مشتري حق رجوع ندارد، كه مرحوم شيخ(ره) فرمودند: مستند مشهور خالي از غموض نيست و بالجمله تمايلشان نسبت به ضمان، بيش از عدم ضمان بود.

مسئله دوم: غرامات مشتري به مالك

در مساله ثانيه بحث در غراماتي است كه مشتري به مالك مي‌دهد، يعني در موردی كه مشتري، در معامله فضولي مبيع را گرفته و بعد مالك معامله را رد مي‌كند، در اينجا غراماتي را كه مشتري به مالك مي‌پردازد، آيا مي‌تواند از بايع بگيرد يا نه؟

انواع غرامات

1 - غرامت در مقابل خود عين

مرحوم شيخ(ره) فرموده‌اند: كلا اين غرامات سه نوع است؛ اولين نوعي كه بيان كرده‌اند، غرامتي است كه در مقابل خود عين است، مثلاً مشتري مبيع را در معامله به ده درهم خريده، بعد مبيع در يد مشتري تلف شود و مالك اصلي رجوع كند، كه چون مبيع تلف شده، مشتري ضامن قيمت اين مبيع است، منتها الان قيمت آن در بازار بيست درهم است، كه در معامله ده درهم قرار داده شده بود.

مشتری بیست درهم بابت این جنسی که به عقد فضولی خریده و مالک اجازه نکرد، به مالک می پردازد، که در اینجا ده درهم، اضافه بر آن ده درهمی که ثمن معامله و عقد فضولی بوده، به مالک پرداخت کرده، آیا این ده درهم اضافه را، مشتری می تواند از بایع بگیرد یا نه؟

2 - غرامت در مقابل منافع مستوفات

نوع دوم غرامتی است که در مقابل منافع مستوفات، یعنی منافعی که خود مشتری استفاده کرده می پردازد، مثلاً بایع خانه ای را به عقد فضولی به مشتری فروخته و مشتری هم دو ماه از سکناي این خانه استفاده کرده، حال بعد از دو ماه مالک معامله را رد می کند و خانه را تحویل می گیرد و اجرة المثل این دو ماهی را هم که از منافع این خانه استفاده کرده، مشتری به مالک می پردازد، آیا مقدار پولی را که در مقابل منافع است، که مشتری از آن استفاده کرده و در مقابلش غرامتی را به مالک می دهد، می تواند از بایع بگیرد یا نه؟

فرض این است که مشتری می داند که این واقعا مالک است، بلکه اگر اختلاف کنند، مساله نزاع می شود، که اول باید مالک مشخص شود و بعد که مشخص شد، نسبت به او این بحثها مطرح است.

3 - غراماتی که در مقابل منفعت نبوده

نوع سوم غراماتی است که در مقابل منفعت نبوده، مثلاً خانه را مشتری در این مدت تعمیر کرده، یا اگر دایه ای خریده، به آن علوفه داده و مشتری در این مدت مخارجی را برای حفظ، نگهداری و عمران آن کرده، آیا این مخارج را می تواند رجوع کند و از بایع بگیرد یا نه؟ که در مقابل این مخارج و غرامات، دیگر نفعی عاید مشتری نشده است.

پس مجموعاً در هر معامله فضولی، که مشتری عین را از بایع فضولی تحویل می گیرد، سه نوع غرامت هست، که می خواهیم ببینیم آیا بایع این سه نوع غرامت را ضامن است یا نه؟

عدم ضمان در فرض علم

مرحوم شیخ (ره) از نوع سوم شروع کرده، و در ابتدا فرموده: باید بین صورت علم و جهل تفصیل دهیم، در صورتی که مشتری عالم بود که این بایع فضولی است و با او معامله کرده، در هیچ کدام از این سه مورد حق رجوع ندارد و دیگر مساله محل خلاف هم نیست.

وقتی که مشتری عالم است به این که بایع فضولی است و این مال، مال خود بایع نیست، اگر معامله کرد و مبیع را خرید، دیگر باید به لوازمش هم ملتزم شود و لذا هر کدام از این سه نوع غرامت را باید متحمل شود و حق رجوع به بایع ندارد، چون دلیلی بر این که مشتری بتواند به بایع رجوع کند نداریم.

ضمان بایع بر فرض جهل در غرامات نوع سوم

اما در صورت جهل مرحوم شیخ (ره) یکی یکی اینها را بررسی کرده، منتها از نوع سوم شروع و فرموده: در نوع سوم یعنی غراماتی که در مقابل این غرامات نفعی عاید مشتری نشده، که مشتری وقتی خانه را از بایع خریده، مخارجی کرده و در مقابل

آنچه از جیب مشتری رفته، نفعی عاید وی نشده است. می‌خواهیم ببینیم آیا در این مخارج، مشتری می‌تواند در صورتی که جاهل است، به بایع رجوع کند یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: مشهور بین فقهاء این است که مشتری حق رجوع دارد، بلکه از کلام بعضی استفاده می‌شود که مسأله اجماعی است و مشتری حق رجوع دارد.

سه دلیل بر ضمان بایع

بعد شیخ(ره) فرموده: دلایمان بر این که در اینجا مشتری حق رجوع دارد، سه دلیل است؛

دلیل اول قاعده غرور است، که می‌گوید: «المغرور يرجع الي من غر» مغرور، یعنی کسی که گول خورده، باید رجوع کند به کسی که او را گول زده و در اینجا چون مشتری جاهل است و بایع مشتری را متوجه فضولی بودن خودش نکرده، مشتری هم به خیال این که مالک حقیقی است، مثلاً خانه را از بایع گرفته و مخارجی در تعمیر آن خانه کرده، که در مقابل این مخارج، نفعی عاید وی نشده است.

در اینجا چون بایع او را فریب داده و در این مخارج انداخته، طبق قاعده غرور، مغرور باید به غار و کسی که او را فریب داده رجوع کند.

دلیل دوم قاعده لا ضرر است، که اگر حکم کنیم به این که بایع ضامن نیست، ضرری بر مشتری متوجه می‌شود و قاعده لا ضرر هم، بنا بر نظریه مشهور، از جمله شیخ(ره) می‌گوید: در شریعت اسلام حکمی که موجب ضرر باشد، برای شخصی جعل نشده است.

در نتیجه در ما نحن فیه، اگر بگوییم: بایع ضامن نیست، این حکم به عدم ضمان، به ضرر مشتری است، که لازمه‌اش این است که با این حکم شرعی، مشتری در ضرر بیفتد، بنابراین چون لا ضرر حکم ضرری را نفی می‌کند، پس حکم به عدم ضمان هم نفی می‌شود و لذا بایع ضامن است.

دلیل سوم روایت معروفه‌ای به نام روایت جمیل است، که مرحوم شیخ(ره) فرموده: یا ظاهر این روایت دلالت بر مدعای ما دارد و یا از راه مفهوم اولویت مدعای را استفاده می‌کنیم.

مخالفت صاحب حدائق(ره) با این حکم

بعد از بیان این مسأله، سراغ فرمایش صاحب حدائق(ره) رفته، در میان فقهاء، صاحب حدائق فرموده: در مقابل این مخارجی که مشتری کرده، در این مخارج نوع سوم بایع ضامن نیست و مشتری حق رجوع به بایع را ندارد.

دلیل صاحب حدائق(ره) این است که در چنین مواردی، یعنی در مواردی که مشتری جاهل بوده به این که بایع فضولی است و جنس را از او خریده، روایاتی داریم که در آن امام(علیه السلام) حکم مشتری را نسبت به مالک بیان کرده، اما نسبت به این که بایع ضمانی دارد یا نه، چیزی نفرموده است.

صاحب حدائق(ره) فرموده: این روایات در مقام بیان همه احکام است، یعنی مورد مساله را به امام(علیه السلام) عرضه کردند و امام(علیه السلام) هم می‌فرماید: مثلاً مشتری باید جنس را به مالک تحویل دهد، که در مقام بیان تمام احکام بوده، اما نسبت به این که بایع ضامن است یا نه، حکمی نکرده و سکوت در مقام بیان هم دلیل بر این است که بایع ضامنی ندارد.

وقتی که از امام(علیه السلام) حکم مساله را سؤال می‌کنند، امام(علیه السلام) فقط حکم به ضمان مشتری نسبت به مالک می‌کند، اما دیگر نمی‌فرماید که: بایع ضامن است و نسبت به این جهت سکوت می‌کند، سکوت در مقام بیان دلیل بر این است که بایع ضامن نیست.

بعد مرحوم شیخ(ره) چند روایت در اینجا نقل کرده و بعد از نقل این روایات، شروع به جواب از صاحب حدائق(ره) کرده‌اند.

تطبیق عبارت

«المسألة الثانية أنَّ المشتري إذا اغترم للمالك غير الثمن»، اگر مشتری به مالک، غیر از ثمن غرامت هم بپردازد، فرموده‌اند: این غرامات سه دسته است، «فإمّا أن يكون في مقابل العين»، یا این غرامت در مقابل خود عین است، «كزيادة القيمة على الثمن إذا رجع المالك بها على المشتري»، مثل این که مشتری، هنگامی که مالک برای دریافت قیمت به وی رجوع می‌کند، قیمتی را که زائد بر ثمن هست، به مالک بپردازد، «كأن كانت القيمة المأخوذة منه عشرين و الثمن عشرة»، مثل این که قیمت ماخوذ از مشتری 20 درهم است، اما ثمنی که مشتری به بایع داده، 10 درهم بوده است، که آیا این ده درهم را بعد می‌تواند از بایع بگیرد یا نه؟

اما نوع دوم، «و إمّا أن يكون في مقابل ما استوفاه المشتري»، این غرامت در مقابل آن چیزی است که مشتری استیفا می‌کند، یعنی منافعی که در مقابل آن، باید به مالک خسارت و غرامت بدهد، «كسكنی الدار و وطء الجارية و اللبن و الصوف و الثمرة»، مانند خانه‌ای که به بیع فضولی خریده و دو ماه از سکناي آن استفاده کرده، که باید اجرة المثل این دوماه را به مالک بپردازد، یا در مقابل وطی جاریه باید غرامتی که به مالک بپردازد و همچنین شیری که از این گوسفند خورده، یا صوف و پشمی که از گوسفند استفاده کرده و یا ثمره درختانی را خریده و از آن استفاده کرده است.

(سوال و پاسخ استاد) بله اگر عالم باشد و بدون اجازه مالک نشسته، معصیت هم کرده، در مورد وطی جاریه هم حرام است، اما مساله و موضوع حد، این است که زنا باشد، یعنی از یک طریق غیر مشروع، که قبلاً مرحوم شیخ(ره) بیان کرده، که اگر اجازه را کاشفه بدانیم، وجهش، وجه صحیح شرعی بوده و اما اگر اجازه را ناقله بدانیم، باز هم فرموده: حد ندارد، چون موضوع حد زناست و عنوان زنا در اینجا مشکوک الصدق است، یعنی معلوم نیست که بتوانیم بگوییم: در اینجا عنوان زنا هست.

اما نوع سوم «و إمّا أن يكون غرامة لم يحصل له في مقابلها نفع»، اسم «يكون» همان غیر ثمن است، یعنی غیر ثمن غرامتی است که برای مشتری در مقابل آن نفعی حاصل نشده، «كالنفقة و ما صرفه في العمارة»، مثلاً جاریه را گرفته و در این مدت خرجش را داده و آنچه که صرف تعمیر و آبادانی خانه کرده، «و ما تلف منه أو ضاع من الغرس و الحفر»، یا آنچه که از مبیع تلف شده، مثلاً یک جزء مبیع از بین رفته، که بعد از رد مالک، آن جزء موجود را به مالک می‌دهد، اما در مقابل جزئی که از بین رفته، باید قیمتش را به مالک بپردازد، که این غرامتی است که در مقابل آن، نفعی برای مشتری عاید نشده، یا آنچه که از مبیع گم یا ضایع شده، منتها بعضی از مبیع، که مثلاً مشتری زمینی را از بایع خریده و در آن درختی غرض می‌کند، که بعد از تحویل، مالک درخت را می‌کند، که این خسارتی برای مشتری است و نفعی هم برای مشتری عاید نشده، یا مخارجی که برای حفر درخت کرده، «أو إعطائه قيمةً للولد المنعقد حرّاً و نحو ذلك»، یا مشتری از این جاریه ولدی به وجود آورده، که این ولد، ولد حر است،

که در محلش گفته‌اند: وقتی مالک رد کرد، چون منفعت ولدیت را بر بایع اتلاف کرده، قیمت این ولد را باید به مالک بپردازد، یعنی اگر مالک از این جاریه، بچه‌ای به وجود می‌آورد، که عنوان رق داشت، اما حال که مشتری از این جاریه ولدی به وجود آورده، این ولد حر است، پس به منزله اتلاف بر مالک می‌شود و لذا قیمت این ولد را باید به مالک بدهد و یا مانند این خسارتها، «أو نَقَص من الصفات و الأجزاء»، یا بعضی از صفات مبیع نقصان پیدا کرده، مثلاً موقعی که جاریه را گرفته، کاتبه بوده، اما بعد کتابتش را فراموش کرده و از دست داده، یا سالم بود و بعد سلامتش را از دست داده، که در مقابل این صفاتی که از بین رفته باید به مالک خسارتی بپردازد.

«ثم المشتري، إن كان عالماً فلا رجوع في شيء من هذه الموارد؛ لعدم الدليل عليه»، مشتری اگر عالم باشد، حق رجوع در هیچ کدام از این موارد ندارد، چون دلیلی بر رجوع نداریم.

«و إن كان جاهلاً، فأماً الثالث فالمعروف من مذهب الأصحاب كما في الرياض و عن الكفاية رجوع المشتري الجاهل بها على البائع»، اگر مشتری جاهل باشد، در اینجا سه نوع را یکی یکی بررسی کرده؛ که در نوع سوم، معروف از مذهب اصحاب، مانند روضه و کفایه سبزواری(ره)، این است که مشتری که جاهل به این فضولیت است، به بایع رجوع می‌کند، «بل في كلام بعض تبعاً للمحكي عن فخر الإسلام في شرح الإرشاد دعوى الإجماع على الرجوع بما لم يحصل في مقابلة نفع»، بلکه در کلام برخی در این نوع ثالث که نفعی عاید مشتری نمی‌شود، ادعای اجماع بر رجوع به بایع شده است. «و في السرائر أنه يرجع قولاً واحداً»، در سرائر رجوع مشتری به بایع را قول واحد قرار داده، یعنی همه علماء در این نظر متحد القول‌اند. «و في كلام المحقق و الشهيد الثانیین في كتاب الضمان نفي الإشكال عن ضمان البائع لدرك ما يحدثه المشتري إذا قلعه المالك» و محقق و شهید ثانی(قدس سرهما) در کتاب ضمان فرموده‌اند: لا اشکال در این که بایع ضامن است، که آنچه را مشتری احداث می‌کند، اگر مالک کند، جبران کند.

«و بالجملة، فالظاهر عدم الخلاف في المسألة»، و به الجملة مسأله اجماعی است، «لغرور فإنَّ البائع مغرّر للمشتري و موقع إياه في خطرات الضمان و متلف عليه ما يغرمه»، آن وقت سه دلیل آورده؛ یکی غرور است، که بایع مشتری را فریب داده و وی را در خطرات ضمان انداخته و آنچه را غرامت می‌دهد بر مشتری اتلاف کرده است. «فهو كشاهد الزور الذي يُرجع إليه إذا رجع عن شهادته»، پس این بایع، مثل شاهد زور است، یعنی به کذب شهادت می‌دهد، که این شاهد، اگر بعد از شهادتش برگشت، مثلاً الان دو شاهد گفتند که: این شخص هزار تومان به آن شخص بدهکار است و می‌دانستند که دروغ می‌گویند، بعد اگر از شهادتشان برگشتند، آن کسی که هزار تومان داده، به این شاهدها رجوع می‌کند و اینها باید خسارت را بپردازند.

نکته

در اینجا نکته‌ای را عرض کنیم، که آیا قاعده غرور، یک قاعده تعبیه و اجماعیه است، یا این که مستندش قاعده اتلاف است، که بعضی این نظریه را دارند و می‌گویند: مستند قاعده غرور، «من اتلف مال الغير» است.

اینکه شیخ(ره) گفته: «و متلف...»، اشاره‌ای دارد به این نظریه، که بگوییم: مستند قاعده غرور، همان قاعده اتلاف باشد.

«و لقاعدة نفي الضرر، مضافاً إلى ظاهر رواية جميل أو فحواها»، دلیل دوم قاعده لاضرر است، که در اینجا جریان دارد. مضافاً به ظاهر روایت جمیل یا فحویش، که اول روایت را بخوانیم، تا فرق این ظاهر و فحوی هم روشن شود. «عن الرجل يشتري الجارية من السوق فيولدها ثم يجيء مستحقَّ الجارية»، مردی جاریه‌ای را از بازار می‌خرد و از آن بچه‌ای متولد می‌کند، بعد مستحق یعنی مالک اصلی جاریه از امام(علیه السلام) سؤال می‌کنند که در اینجا حکم مسأله چیست؟ «قال: يأخذ الجارية المستحقّ، و يدفع إليه المبتاع قيمة الولد»، امام(علیه السلام) می‌فرماید: مالک جاریه را می‌گیرد مبتاع یعنی مشتری، قیمت ولد

را به مالک دفع می‌کند، چون این ولد ولد حر است، لذا بر آن مالک اتلاف کرده، چون اگر از مالک به وجود می‌آمد، حکم ولد رق را داشت، بنابراین باید قیمتش را به او بپردازد، «و يرجع علی من باعه بثلث الجارية و قيمة الولد التي أخذت منه»، مشتری بعد که قیمت را داد، به بائع برای ثمن جاریه و قیمت ولدی که از او اخذ شد رجوع می‌کند.

شیخ(ره) فرموده: «فإنَّ حرَّيةَ ولد المشتري إمَّا أن يعدَّ نفعاً عائداً إليه أو لا و علی التقديرين یثبت المطلوب»، در این روایت چون مالک نمی‌تواند ولد را بگیرد و ولد عنوان حر دارد، در حریت ولد دو احتمال است، یا این حریت ولد، نفع عاید به مشتری است، که مشتری می‌گوید: در مقابل پولی که من دارم به مالک می‌دهم، اقلاً ولدی برای من باقی می‌ماند و یا این که بر این حریت ولد، عرفاً و عقلاً منفعت صدق نمی‌کند، چون حر عنوان مال ندارد.

شیخ(ره) فرموده: اگر حریت ولد را منفعت بدانیم، دلالتش بر ما نحن فیه، به نحو اولویت می‌شود، که در ما نحن فیه که مخارجی کرده و در مقابل نفعی به عایدش نشده، اگر حریت ولد منفعتی باشد که عائد مشتری است و بخواهد خسارت بپردازد، در ما نحن فیه به طریق اولی است.

اما اگر عنوان منفعت نداشته باشد، به عنوان همان ظاهر می‌شود، که اگر بر حریت ولد، منفعت صدق نکند، دلالتش بر ما نحن فیه، به دلالت مطابقی می‌شود. در ما نحن فیه هم می‌گوییم: مخارجی که در مقابل آن نفعی عاید مشتری نشده، که در اینجا هم اگر گفتیم حریت ولد نفعی نیست که عاید مشتری شود، که امام(علیه السلام) فرمودند: باید این مخارج را از بائع بگیرد، پس ظاهر و دلالت مطابقی این روایت، دلالت بر ما نحن فیه دارد.

(سوال و پاسخ استاد) در باب عبید و اماء قاعده‌ای هست بخلاف باب احرار، که در احرار، ولد ملحق به صاحب نطفه است، اما در عبید و اماء ولد در حکم حیوان و تابع ام است، یعنی اگر مالک از این جاریه ولدی را به وجود بیاورد، ولد تابع جاریه و عنوان رق پیدا می‌کند، اما در غیر عبید و اماء، که صاحب نطفه عنوان عبید و اماء نداشته باشد، عنوان حر دارد.

فرق مهمی بین اینجا و بین جایی که مساله مولویت صاحب نطفه مطرح نباشد، یعنی خود صاحب نطفه مالک جاریه نباشد هست، که اگر صاحب نطفه مالک جاریه باشد، ولد را ملحق به خود جاریه کرده و عنوان رق دارد، اما اگر صاحب نطفه مالک جاریه نباشد، ولد ملحق به صاحب نطفه است و عنوان حر دارد، که این خودش دلیل محکمی هم دارد، که در جای خودش مفصل بیان کرده‌اند.

بعد فرموده: به علاوه استدلال دومی هم می‌توان بیان کرد که «مع أنَّ في توصیف قيمة الولد بأنَّها «أُخذت منه» نوع إشعار بعليَّة الحكم»، این که در روایت امام(علیه السلام) در توصیف قیمت ولد فرموده: «أُخذت منه»، نوعی اشعار به علیت حکم دارد، یعنی هرچه که از مشتری گرفته شده، مشتری هم می‌تواند از بائع بگیرد. اشعار مرتبه ضعیف ظهور را می‌گویند، «فیطرْد في سائر ما أُخذت منه»، یعنی حکم شیوع و سریان دارد در سایر آنچه که از مشتری می‌گیریم.

«و أمَّا ...»، این جواب و رد صاحب حدائق(ره) است، که در این فرض فرموده: مشتری حق رجوع به بائع ندارد، دلیل ایشان هم این است که روایاتی داریم که امام(علیه السلام) وقتی حکم مساله را بیان فرموده: نسبت به این که مشتری می‌تواند به بائع رجوع کند سکوت کرده و چون در مقام بیان است، پس این سکوت دلیل بر این است که بائع ضامن نیست.

شیخ(ره) فرموده: «و أمَّا السكوت عن رجوع المشتري إلى البائع في بعض الأخبار فهو لعدم كونه مسوقاً لذلك»، اما سکوت از رجوع مشتری به بائع در برخی اخبار، به خاطر این است که امام(علیه السلام) دیگر در مقام بیان حکم مشتری با بائع نبوده، نه این که در این مقام هم بوده و سکوت کرده، بلکه تنها در مقام بیان حکم مشتری با مالک بوده است.

«كرواية زرارة: في رجل اشترى من سوق المسلمين جارية فخرج بها إلى أرضه فولدت منه أولاداً»، شخصي جاريه‌اي را خريده و به سرزمين خودش برده، يعني از شهري كه جاريه را خريده، به شهر ديگر برده و آن جاريه از مشتري اولادي به دنيا آورده است، «ثم أتاهما من يزعم أنها له و أقام على ذلك البيّنة»، بعد كسي كه اعتقاد داشت جاريه براي او هست، امده و بينه هم آورده كه اين جاريه مال من است، «قال: يقبض ولده و يدفع إليه الجارية، و يعوّضه من قيمة ما أصاب من لبنها و خدمتها»، امام(عليه السلام) فرمودند: مشتري بچه‌اش را مي‌گيرد و جاريه را به كسي كه مي‌گويد: اين جاريه من است، دفع مي‌كند و قيمت آنچه را كه استفاده کرده و به دستش آمده، از شير يا خدمتي كه اين جاريه کرده، بايد به مالك دهد.

روايت همين جا تمام مي‌شود و ديگر نمي‌گويد: اين مشتري به بايع رجوع كند، صاحب حدائق(ره) فرموده: روايت در مقام بيان همه جهات است و چون در اين جهت سكوت کرده، دليل بر اين است كه بايع ضامن نيست، اما شيخ(ره) فرموده: روايت فقط در مقام بيان حكم مشتري با مالك است و اصلاً در مقام بيان حكم مشتري با بايع نيست.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ